

تنزیه قدرت از دیدگاه سعدی

رضا شعبانی

قدرت در مفهوم روشن کلمه به معنی سازمان منسجم و به هم پیوسته کارآمدی است که ما از آن به عنوان نهاد حکومت یاد می‌کنیم. حکومت و حاکمیت و مجموعه عناصری که آن را به وجود می‌آورند، سابقه‌ای بس قدیم در ایران دارد که تا زمان سعدی حالت جاافتادگی و استواری و استحکام را عرضه می‌کند و در حقیقت سعدی با پدیده‌ای مواجه است که این پدیده جاده‌های صاف نشده و همواری تا زمان او دارد و به‌خصوص از این گرفتاری برخوردار است که مجموعه انتظارات آرمانی یک جامعه را در خود جمع نکرده و انعکاس درست و دقیقی از آن چیزی که از قدرت می‌طلبیم در مفهوم حاکمیت مطلق که آن روزگار بوده، عرضه نمی‌کند و به همین دلیل دشواری کار سعدی در این است که بتواند با این سازمان به ظاهر صریح و بی‌تکلف با چهره‌ای خشن و زبر و محکم و بدون هیچ تکلفی برخورد کند.

سعدی در مقام مردی نیست که انتظار معاش داشته باشد و یا سودی را از این دستگاه قدرت بخواهد بطلبد و اصلاً نه سعدی و نه حافظ و نه هیچ‌کدام از بزرگان دیگر ما

در صدد نبودند که از قیل ارباب قدرت نانی بخورند و به همین دلیل هم هست که می بینیم سعدی در مقام یک آزاده، یک انسان برجسته و یک ایرانی دانا و خردمند مشکلات خویش را درک می کند. باید فراموش نکنیم که سعدی در چنان روزگار سخت و پیچیده و دشواری به سر می برد که نه تنها تاریخ ایران که تاریخ هیچ ملتی در جهان تا آن روزگار چنان مصیبت های دردناکی را تجربه نکرده بود. سعدی با پدیده موحشی مانند واقعه کشته شدن شش میلیون نفوس بی گناه سرو کار دارد که تا قرن بیستم، جهان بشری به خود ندیده است و به همین دلیل این جاده وحشتناک قدرت و چهره رعب انگیز عناصری که حاکمیت را جلوه می دادند، در خشن ترین و زشت ترین و تباه ترین و دردناک ترین حالت خود عرضه می شود، پس این مرد، مسئولیت بسیار مهمی بر عهده دارد.

سعدی باید به سه شیوه ای که جامعه آن روز ایران اداره می شد، توجه می کرد و این سه شیوه همان چیزهای متداول در جهان امروز نیز می باشد:

یکی حکومت های منطبق بر منطق که با مجموعه نیازهای رو به ترقی و سعادت آفرینی و رفاه بخش جوامع قرین باشد.

دوم، چنان چه اینان منطق عقلی و علمی را نپذیرند باید حکومت سازمان و نهاد پیچیده سیاسی، مبتنی بر دین و تعالیم الهی کار کند.

سوم این که جامعه را بر مدارا خلاق بگردانند که این نیز به دو صورت است یا شما عضوی از این حاکمیت هستید و می توانید در درون نهاد، وظایف خودتان را انجام دهید؛ وزیر اعظم بشوید و مقام دیگری را کسب کنید و یا در مقام سعدی به عنوان شخصی اندیشمند حضور یابید. سعدی خواسته است جامعه مبتنی بر دین را و جامعه مبتنی بر اخلاق را به صورتی تلفیق کند و در کلام زیبایی خودش به صورتی تمثیلی، الگویی، استعاری، پندها و اندرزها تصویری از پادشاه و حاکم آرمانی ارائه بدهد تا او که در مقام قدرتی قرار دارد نیز تکلیف خودش را بداند.

در سه بخش از نوشته‌های سعدی ما به این تصویر تنزیه قدرت بر می‌خوریم و منظور از تنزیه قدرت، توجیه قدرت نیست، سعدی نگفته است که قدرتمدار خشن، درشخوی و پرهیبتی که بر اریکه بوده است، بیایدا این انباز بشود. او می‌داندست که حاکم کار خودش را می‌کند و تکلیف خودش را هم دارد و عناصر پیرامونی خودش را هم دارد. سعدی در کنار پادشاهان و حکامی قرار گرفته که باید حتی دستوره‌های زندگی خودشان را دستوره‌های هم از پادشاهان بگیرند و آن چه را آنها می‌پسندند انجام بدهند و به قول سعدی هر عیب که سلطان بپسندد، که از نظر سعدی تصور حال است و نه این که اعتقاد سعدی این باشد که تا پادشاه گفت باید کار را انجام داد، او آدم عاقلی است. او دارد توضیح می‌دهد که این گونه آدم‌ها سر کار هستند و من دارم به این آدم‌ها توضیح می‌دهم.

مثلاً در سخنان او به آباقاخان:

شریک پاس رعیت نگاه می‌دارد حلال باد خراجش که مزد چوپانی است
و گرنه راهی خلق است و زهر مارش باد که هر چه می‌خورد او جز میت
مسلمانی است سعدی در بخش سیرت پادشاهان در بوستان و باب اول از ده باب گلستان
در دادگری و در نصیحة الملوک خودش به آنها پرداخته است و به خشن‌ترین وجهی هم
صحبت کرده است.

در بحثی راجع به حجاج بن یوسف می‌گوید:

ای زبر دست زبر دست آزار گرم تا کی بماند این بازار؟
به چه کار آیدت جهان داری مردنت به که مردم آزاری
یا از زبان پارسایی به یکی از ملوک بی انصاف می‌گوید:

ظالمی را خفته دیدم نیم‌روز گفتم این فتنه است خوابش برده به
و آن که خوابش بهتر از بیداری است آن چنان بد زندگانی مرده به

و در عبارت دیگری:

نماند ستمکار بد روزگار بماند بر او لعنت پایدار
و باز با حاکم ظالم دیگری:

ماری تو که هر که را ببینی بزنی یا مور که هر کجا نشینی بکنی
در آن بخش که به انکیا صحبت دارد و او را نصیحت می‌کند به او می‌گوید:

بس بگردید و بگرد روزگار دل به دنیا درنبندد هوشیار
ای که دستت می‌رسد کاری بکن پیش از آن که کز تو نیاید هیچ کار
این که در شهنامه‌ها آورده‌اند رستم و رویین تن اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک کز بسی خلق است دنیا یادگار
سعدیا چندان که می‌دانی بگوی حق نشاید گفتن آلا آشکار

من آثار سعدی را هر سه ماه یک بار می‌خوانم هم برای این که زبانی که با آن حرف می‌زنم آراستگی پیدا کند و هم به برای این که خودم را مہذب بکنم با چنین نفس عزیز که مفرح عالم بشریت است و هم برای این که تازگی و طراوتی بدهم به اندیشه‌های خودم. هر کلامی که سعدی بیان نمود - حتی در عبارتهای عاشقانه تکیه بر تهذیب نفس است و این که نفس تمایلات سرکش خودش را چطور مهار بکند و به خصوص آن کسانی که ارباب قدرت هستند و در مقام سلطه قرار دارند این را متوجه باشند که:

چو استاده‌ای بر مقامی بلند بر افتاده هوشمندی مخند
بسا ایستاده در آمد ز پای که افتادگانش گرفتند جای
این عظمت والا کلام و بی قیاسی که سعدی دارد و بنده خودم هم به عنوان کسی که هر وقت کتاب‌های او را می‌خواند در زیر بار عظمت سنگین کلام این مرد احساس له شدن می‌کند که این مرد چگونه به چنین عظمتی در کلام و اندیشه رسیده است!؟

این مصداق یافتن مطالب و عینی بودن مسایل و منطبق بر زندگی بودن سخن سعدی است که به این مردچنان مرتبتی جاودانه بخشیده است که نه تنها در زمان خودش بلکه اکنون نیز بر روان‌ها، قلب‌ها و فرهنگ‌ها حاکمیت دارد. بنده احساسم این است که همین

امروز هم ما به زبان سعدی نه تنها حرف می‌زنیم بلکه به زبان سعدی هم فکر می‌کنیم. سعدی درست است که اهل سنت است ولی بنده منشاء و سرمایه تشیع خودم را از کلام سعدی می‌گیرم و این بن‌مایه‌های اساسی و واقعی اندیشه‌های سعدی است که به جامعه ما مکانت داده یعنی جامعه‌ای که سعدی را دارد، به چنان جایگاه بلندی رسیده که اگر صدها نفر هم بخواهند با تیشه، ریشه‌او را بزنند به جایی نمی‌رسند، چون سعدی به چنان مرتبه‌ای دست یافته است که مفخر عالم است و فقط مفخر یراز و استان فارس و ایران نیست.

در مجموع احساسم این است که هم سعدی و هم حافظ ارباب قدرت را هیچ وقت مدح نگفتند، بر خلاف نظریکی از دوستان که مرد دانشمندی است ولی بی‌ذوق. او کتابی هم دارد و می‌گوید که ۳۳ یا ۳۴ فقره مدح در کلام حافظ است اما من به او گفتم این مدح، ریشخند می‌کند. سعدی و حافظ ارباب قدرت را ریشخند می‌کنند اصلاً کسی را قابل نمی‌دانند که مدح بگویند. آن چه که در کلام این دو بزرگ است به طور واضح پندی است به حکام.

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ سخن ملکی است سعدی را مسلم